

بسم الله البهى الابهى

برنامه هاى مناسب براى

ليله اظهار امر حضرت رب اعلى و

تولد حضرت عبدالههء

هو الله

ای طالبانِ حقیقت، الحمد لله نورِ هدایت در شبستان دل و جان درخشید و بدرقه عنایت رسید و در ساحت خاطر، موهبت الهیه جلوه گر گردید. چشم بسته باز شد و گوش، همرازِ آوازِ ملاً اعلی گردید. دل، دلداریافت و جان، به جانان پیوست. آتش عشق برافروخت و پرده احتجاب بسوخت و معلّم آسمانی، اسرار حقایق و معانی بیاموخت. قفسِ اوهام در شکست و مرغانِ آواره به جوقِ طیور به ملاً اعلی پیوست. بهار روحانی جلوه کرد و از ابر نیسانی به فیضِ رحمانی دُرّ و گهر مبدول داشت. سحابِ رحمتِ پروردگار، به رشحاتِ فیضِ اسرار، فضای گلشن را بهشتِ برین نمود و حدائقِ روحانی را به شقایقِ حقایق و معانی تزئین داد. از هر طرفی افسرِ گلهای چمن رخ برافروخت و در نهایت طراوت و لطافت جلوه نمود و مرغان سحر برآشفّت و اسرار عشق بخواند و بگفت. گلبانگِ بلبلان است که به عنان آسمان می رسد و آهنگِ مرغان است که خفتگان را بیدار می نماید. در جمیع آفاق این آواز در اهتزاز است و در خاور و باختر محرم این راز رستخیز است که فرح انگیز است. نسیم گلشن عنایت است که مشک بیز است. هوای بهار روحانی است که جانپور است و شمیم گلزارِ اسرار است که مشامها معطر است. سطوع نور حقیقت است که آفاق منور است و نفخه صور حیات است که نجات بخش از ممات است. آفتاب جهان انور است که از ملکوت پنهان درخشنده و تابان است. با وجود این، نادانان هنوز در بسترِ حرمان خفته اند و به آتش حسرت سوخته و دیده از مشاهده انوار هدایت دوخته و در نهایت غفلت، حُطامِ فانیه اندوخته و در گردابِ هلاکت غرق و نابود گشته. شجری که در موسم بهار از فیض ابر آذار و اریاحِ لواقع پروردگار و تابش و درخشش آفتاب اسرار به حرکت نیاید و برگ و شکوفه ننماید و میوه خوشگوار ببار نیآورد و طراوت و لطافت نجوید، یقین است که حطب است و سزاوار سوختن است. پس شما شکر نمائید که پرده دریدید و پرتو فیض دیدید و آهنگِ ملاً اعلی شنیدید و شاهد محبت الله چشیدید و باده معرفت الله نوشیدید و به نهایت آمال و آرزو رسیدید. وَ عَلَیْکُمُ الْبَهَاءُ الْاَبَیّ.

ع ع

(مأخذ: پیام بهائی شماره ۱۸۶ ص ۳)

۲. سرگذشت نزول و انتشار قیوم الاسماء

در شب تاریخی اظهار امر حضرت ربّ اعلیٰ اولین قسمت از کتاب قیوم الاسماء (تفسیر سوره یوسف) از قلم مبارک نازل گردید. حضرت باب قلم را که بدست گرفتند تا آخر سوره المُلک ابدأ توقف نمودند .

سوره یوسف در قرآن کریم ۱۱۱ آیه است. حضرت باب برای تفسیر هر آیه یک سوره مرقوم فرمودند. لذا تفسیر سوره یوسف شامل ۱۱۱ سوره است که هر سوره شامل ۴۲ آیه است. هر کدام از سوره ها نام خاص دارد و نام اولین سوره که در شب اظهار امر نازل گردید، سوره المُلک است.

تفسیر سوره یوسف طی ۴۰ روز از قلم مبارک نازل گردید. در این مدت چهل روز، تنها جناب بابُ الباب به حضرت باب ایمان داشت و سایر حروف حیّ پس از اتمام این چهل روز افتخار ایمان یافتند.

حضرت باب در کتاب قیوم الاسماء، جناب ملاحسین بشروئی را بابُ الباب و اوّل مؤمن به «ذکر» خوانده اند. تفسیر سوره یوسف به عربی نازل و تمام متن توسط جناب طاهره به فارسی ترجمه گردیده، اما مع الاسف این ترجمه در دست نیست

(مأخذ یوسف بهاء در قیوم الاسماء، نوشته نصرت الله محمد حسینی)

۳. آئین باب منشأ تحوّل عالم

حدود یکصد و شصت سال قبل در طبقه فوقانی یک خانه محقر درون کوچه های درهم تنیده یک محله قدیمی شیراز که امروز دست تعصب بنیانش را هم برکنده است در یک شب مقدّس، کلماتی میان دو نفّس نورانی روحانی مبادله شد. چندی بعد آن پیام نخستین چنان طینی در آفاق ایران زمین افکند که بیست هزار وجود مشتاق، جان خود را بر طبق اخلاص نهادند و در راه نشر آن ندای الهی فدا کردند و هنوز هم همه پیروزی هایی که نصیب پیروان این آئین رحمانی می گردد از برکت همان «دماء مطهره شهیدان ایران» است. یکصد و شصت سال پیش اکثریت مردم عالم به همان شیوه قرون گذشته می زیستند، هنوز وسایل ارتباط قدیمی با کندی در حرکت بودند، جامعه های بشری دور و پراکنده از هم بسر می بردند. بخشی از کره زمین هنوز ناشناخته بود. در همان هنگام ظهور، اولین تلگراف مخابره شد و فواصل مکانی و زمانی را در هم پیچید و به دنبال آن، اختراعات و اکتشافات یکی پس از دیگری چهره گیتی را دگرگون کرد. جامعه بین المللی برای بار نخست ولادت یافت و متدرّجاً ۲۵ حرف از ۲۷ حرف الفبا که مکتوم بود، رمزش مشکوف شد. جهان، جهانی تازه شد و آئین باب که اکنون - خاصه از سال های ۱۸۶۳ به بعد - در کسوت امر بهائی به عنوان یک دیانت جهان شمول، مطرح شده بود، توانائی خود را برای اتحاد ملل در ظلّ یک امر واحد الهی به ثبوت رساند و بنیاد یک نظم تازه و یک مدنیت تازه را که جهان شبه آن را در گذشته ایام ندیده، هموار کرد.

یکصد و شصت سال دوران درازی نیست، اما تحوّل عالم در طیّ این دوره شگفت آور و معجزه نماست. چنین تحوّل سریع و وسیعی در هیچ دوره از ادوار تاریخ از این پیشتر، روی نداده و شاید از این پس هم روی ندهد. در بطن این تحوّل، نشئت یک ظهور الهی بوده، یک بهار روحانی که سراسر موجودات دنیا را به حیاتی تازه و طراوتی بی اندازه رهنمون شده است.

اکثریت مردم عالم از منشاء این تحوّل، غافل هستند. تنهاقلیلی از ساکنان کره ارض می دانند که این تحوّل از خلّاقیت آدمیان فراتر بوده و مشیّت الهی کارگردان اصلی آن بوده است. اهل بهاء که به این حقیقت آگاهی دارند «کاین همه آوازها از شه بُود - گرچه از حلقوم عبدالله بُود» آیا وظیفه ندارند که این راز را بر دگران ابراز کنند و مردم بی خبر را به آئینی که مقرر است سرنوشت سراسر کره ارض را تعیین کند، راهنما شوند؟

(پیام بهائی شماره ۲۸۲ ص ۶)

۴. شوق وافر حضرت عبدالبهاء به حضرت اعلی

حضرت عبدالبهاء، در لوحی با بیانی لطیف، شوق وافر خود به حضرت اعلی را مطرح می فرمایند و شرط عبودیت جمال مبارک را بندگی درگاه حضرت اعلی می دانند: «ای عبدِ علی و عبدِ بهاء، هر کس به عبودیت علی، یعنی حضرت اعلی روحی لَهُ الفداء کما هی حَقُّها، قیام کرد به شَرَف عبودیت جمال ابھی فائز شد. از جمله این عبد از طفولیت، یعنی زمان شیرخوارگی، از پستان عبودیت آن نیر اعلی نشو و نما نمودم، لهذا به شَرَف عبودیت جمال ابھی مشرّف گشتم».

(مأخذ: سفینه عرفان، مأخذ بیان مبارک منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۱۵۰)

۵. شرح اظهار امر حضرت اعلی (قسمت اوّل)

برگرفته از کتاب طلعت اعلی

سید کاظم به دلیل احساس نزدیکی ظهور قائم موعود، جانشینی برای خود انتخاب ننموده بود و وصیتش همواره این بود که: ای مردم آرام ننشینید و به اخلاق نورانی و پاک و صفات ملائکه افلاک متّصف و عامل گردید و در راه مجاهده با انقطاع کامل بکوشید که شاید شایسته دریافت پیام حق در روزِ بزرگ موعود، بشوید و به ایمان فائز گردید و کلام حق را بشنوید.

در میان شاگردان سید کاظم، جوانی زاهد و عالم به نام ملاحسین بشرویه ای بود که بسیار منقطع و مطیع می نمود و به راستی هم چنین بود زیرا طبق حکمی که سید رشتی به او ابلاغ فرمود به ایران سفر نمود.

ملاحسین بعد از انجام این مأموریت مهم به کربلا نزد سید کاظم برگشت، ولی چه بازگشتی که دیگر از سید رشتی خبری نبود. زیرا او صعود ننموده بود.

ملاحسین با شنیدن خبر صعود سید، بسیار محزون گشت و همراه برادر و خالوزاده خود سه روز برای ایشان عزاداری نمود. او دائم از این و آن جویای وصیتهای آن استاد مهربان می شد و بنا بر آنچه می شنید، دریافت که سید کاظم همه را وصیت نموده که ترک خانه و کاشانه نمایند و در جستجوی قائم موعود، آن مولی و معبود، که ظهورش را قریب الوقوع بیان فرمود، عازم سفر شوند و هر کجا به دنبال او بگردند که شاید بیابند.

حکم تقدیر به اراده حیّ قدیر، ملاحسین با ایمان و سایر یاران را به ایران رساند. و سپس جذبه ای ناشناس از راه بوشهر آنان را به مرکز عشق و منبع مهر یعنی شهر مقدّس شیراز کشاند.

اما در بوشهر، ملاحسین با هر نفسی که در هوای آن شهر می کشید نفحات طیبّه روح بخشی را احساس می نمود؛ احساسی بسیار دوست داشتنی و نفعه سُروری موفور را در قلب و روح خود در مرور می یافت. تا آنکه از آن شهر نیز رو برتافت و همراه دوستان به شیراز رسید.

باز در شهر شیراز آن نفعه طیبّه مسکيه را در مرور و تکرار یافت. به هر گوشه ای که نظر می انداخت گویی نقشی از بهشت موعود در آن شهر فرخنده و مسعود، در مقابل دیدگانش جلوه می نمود.

ملاحسین نمی دانست که آن احساس خوش روحانی به دلیل اقامت موقت مظهر ظهور ربّانی در آن شهرها بوده است. ولی آنچه مسلّم بود در شهر شیراز آن نفعه راز، شدیدتر جلوه می نمود.

در قسمت جنوبی شهر شیراز، دروازه کازرون قرار داشت. گویی درخت چناری که در سر چهار راهی در آن محل موجود است، برایمان از آن زمان و اتفاقات آن مکان حکایت ها دارد و شعر و قصه ها می سراید و حقایقی را در پیش چشمانمان عیان می نماید.

آن روز ملاحسین برادر و خالوزاده خود را در مسجد ایلخانی وا گذاشت و کمی در بیرون شهر به گردش پرداخت. در کنار همان درخت چنار فوق الذکر به جوانی برخورد.

ملاحسین احساس عجیبی داشت. او که عاشق بقرار موعود در انتظار بود، با هر سری همسری می کرد که شاید به وصل آن نگار فائز گردد و در آن زمان و مکان، با دیدن آن جوان که عمامه سبزی بر سر داشت، گامها را تندتر نمود.

آن جوان طلعت اعلی بود که در نظر ملاحسین سیدی ناشناس می نمود. طلعت اعلی جلو آمده با روئی خوش جویای احوال ایشان شد و نگاهی عمیق و دلفریب به چهره آن مسافر غریب و تازه از راه رسیده افکند. ولی چه نگاهی! و چه احوالپرسی! و چه سؤالی! زیرا که خود بر حال درون خلق آگاه بود و برآستی که آن جمال مبین احتیاجی به جواب یا تبیین نداشت برآستی که در حق آن یار علیم باید گفت:

گر نهان سازم غم عشقت چه سازم ناله را

تب اگر پوشیده ماند چون کنم تبخاله را

من هلاک گوشه چشمی که پنهان دیدنش

گله آهو به دنبال افکند دنباله را

طلعت اعلی بعد از احوالپرسی از ملاحسین و خوش آمدی که فرمود چنین بیان نمود: الحمدلله که به سلامت وارد شدید. آن محبوب نازنین با قاطعیت و بیانی متین از ملاحسین خواست که به منزل او بیاید. محبت خالصانه و شدیدی که در کلام طلعت اعلی پدید می گشت، چون نیروی جاذبه ای ملاحسین را بی اختیار به سوی منزل آن نگار رهسپار نمود.

لحظاتی بعد در به روی پاشنه چرخید و ملاحسین در مقابل خویش غلامی حبشی را دید. غلام به آنها سلام نمود و به ملاحسین خوش آمد گفت.

در این موقع طلعت اعلی با تبسمی جانفزا آیه « اَدْخُلُوْهَا بِسَلَامٍ اٰمِنٍ » را تلاوت فرمود و آن مسافر نازنین را به درون رهنمون گشت.

گویی جمله اخیر طلعت اعلی تبرکی خاص به آن ملاقات و آن زیارت اعطا نمود و شاید برای همین بود که این کلام، ملاحسین را در مقابل آنچه پیش آمده و خواهد آمد، خوشبین و خشنود نمود. هر چند می دانست که دو همراهش در مسجد ایلخانی بی صبرانه منتظر بازگشت آن یار جانی هستند.

در این فکرها غوطه ور بود که عطر خوشی از گلهای فضای خانه او را به خود آورد و لحظاتی بعد از خود بیخود نمود. ملاحسین مست آن فضای معطر و آن حالت وصف ناشدنی و میهمان نوازی آن جوان زیبا و رعنا شده بود و در پشت سر میزبان خویش از پله ها بالا می رفت.

وقتی به اطاق رسیدند، ملاحسین را حیرتی وصف ناشدنی در برگرفت. او بی اختیار به یاد بهشت پروردگار افتاد و نعمای رب مختار در آن بالاخانه برایش تداعی گشت.

طلعت اعلی برای آماده نمودن میهمان خویش برای بیان حقیقتی بسیار عظیم، باب صحبت را گشود. بنابراین سؤال از عقاید شیخ احمد و سید کاظم نمود و نیز از جانشین سید پرسید.

ملاحسین برای آن حضرت بیان نمود که به دلیل قُرب ظهور جلیل موعود، سید جانشینی تعیین نفرمود و از همه خواست که بی کم و کاست کوشش و سعی خویش را بنمایند و به جسجوی قائم پردازند. او ادامه داد که در نتیجه وصیت های شیخ و سید، عده ای در نهایت انقطاع به جستجوی قائم موعود پرداخته اند و در این میان بعضی از شاگردان سید کاظم، مقام قائم را شأن خویش دانسته اند. ولی هیچیک از علامات گفته شده توسط شیخ و سید در حق قائم، با آنان مطابقت نمی نماید.

۶. شرح اظهار امر حضرت اعلی (قسمت دوم)

آنگاه ملاحسین از علامات قائم سخن به میان آورد و گفت: سید کاظم فرموده بود که طلعت موعود جوان است. نسبتش به رسول اکرم می رسد. بنابراین از آن خاندان است. علمش لدنی و از طرف یزدان است. منزّه از عیب ظاهر می باشد و در اوج تقدیس و تنزیه بوده، همواره پاک و طاهر است. آن نگار از گناه و خطا بیزار و از دخان برکنار و ... خلاصه صفات نیکش بی شمار است. بعد از لحظاتی آن وجود نازنین با لحنی با وقار و متین، چنین فرمود: «بین این صفات با من مطابقت می کند؟» و ادامه داد: «چه اشکالی دارد که من قائم موعود باشم؟» لحن مبارک طوری بود که هر لحظه بر خضوع و خشوع و تواضع ملاحسین می افزود. براستی که لحظه قیام موعود و دم قیامت بود:

شد قیامت به پا ز قامتِ تو حشرِ ارواح گشت و وقت سؤال

گر به تیرِ ملامتم بگشی ما بیادِ خوشیم در همه حال

ملاحسین که از قبل در عالم روح خود را آماده این گونه مسائل نموده بود، در آن لحظه موعود احساس نمود که وقت، وقت سؤال است و هنگام، هنگام جستجوی حقیقت و اظهار مافی الضمیر. او احساس می کرد که قائم موعود باید در پرتو علم الهی جلوه گری نماید و با کلام خوش خویش قلوب را بر باید و دلبری نماید. در همین وقت به یاد دفتری افتاد که از بیانات استاد و مشکلاتی که جوابی برای آنها نیافته بود، جمع آوری کرده، نزد خویش نگهداشته بود. آن را به میزبان عزیز خود تقدیم نمود. طلعت اعلی نگاهی گذرا بر اوراق آن مجموعه افکند. در این فاصله ملاحسین به یاد می آورد که چه روزهایی را در انتظار ظهور قائم موعود به شب رسانده بود و چه شبها که تا صبح نغنون و دعا می نمود و کلمات حق را تلاوت می کرد و حالا در مقابل روی خود طلعت دلجوی موعود را ناظر بود. دقایقی بعد طلعت اعلی به یکایک سئوالات ملاحسین پاسخ کافی شافی عنایت فرمود و در مورد مطالب مهمه مندرج در آن بیاناتی شتی و تفاسیری بی همتا به بیان غرا ایراد فرمود.

حضرت موعود چون یاری شفیق نگاهی عمیق بر چشمان ملاحسین فرمود. بعد به او فرمود: اگر مهمان نبودی کار بر تو دشوار بود. زیرا جائر نیست که بندگان، خداوند مَن را امتحان نمایند. آنگاه با لحنی قاطع که لرزه بر اندام ملاحسین انداخت، با کلماتی پُر جاذبه و مهیمن چنین فرمود: بدان که در این لحظه و ساعت، باب مدینه علم الهی مفتوح گردید. من باب این مدینه ام که خلق برای رسیدن به علم الهی باید از این باب مستفیض گردند. بعد فرمودند: منم نقطه علم و عرفان و شناسائی یزدان. هر کس مرا شناخت به معرفت امر رسید.

در آن لحظه به ملاحسین فرمود: حال، زمان تفسیر سوره یوسف رسیده. ملاحسین با شنیدن این بیان در وادی حیرت، حیران شد. زیرا از روزی که برای جستجوی قائم موعود پا در طریق سفر گذاشته بود، نزد خود یکی از علائم حقانیت آن حضرت را نوشتن

تفسیری بی نظیر بر سوره یوسف قرار داده بود. از این رو در نهایت خضوع و سکوت خود را سراپا گوش می دید و ترنمات سروش حق را می شنید که آن حضرت با لحنی ملکوتی مشغول نگارش آن بود.

مدتی بعد، طلعت اعلی دست از نگارش کشید. در این وقت ملاحسین رخصت طلبید که به دوستان خود پیوندد. حضرتش به تاریکی پشت پنجره اشاره نموده، فرمود که اگر این موقع بیرون روید عَسَس ها حکم بر دیوانگی شما نمایند. بعد با لحنی جذاب و شیرین فرمودند: این ساعت و دقیقه فجر طلوع آفتاب حقیقت است. مقامی بسیار عظیم دارد و در آتیه ایام جمیع انام به پاس حرمت این لحظات جشنها برپا خواهند نمود و شادیهها می نمایند و در چنین شبی زنگ هر اندوه و غم از دل می زدایند. در این لحظه ملاحسین نگاهی به ساعت انداخت. گویی به لحظاتی نگاهش را بر روی آن میخکوب نمود. مثل آن بود که می خواست آن لحظه را برای همیشه در خاطرش ثبت نماید. آن موقع درست: دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ ه.ق گذشته بود. سه ساعت از شب با این سُرور و حال و بدین منوال گذشت. ملاحسین هر لحظه مشغول کسب فیض و مرزوق از رزق روحانی میزبان ربّانی خود بود. در این وقت غلام به امر حضرت اعلی مائده جسمانی و لذیذی فراهم کرد. آن شب بدینسان در آن منزل مقدّس، رسم میهمان نوازی به کامل ترین شکلی به جا آورده شد. سعی غلام و لطف آن مولی الانام باعث شد که ملاحسین مدام خود را در بهشت موعود احساس نماید. احساسی که او را از هر چیز دیگری نیاز می نمود.

صحبت حور نخواهم که بُودِ عینِ قصور با خیالِ تو اگر با دگری پردازم

در تمام مدّت کیفیتی وصف ناشدنی از عالم لامکان بر جان آن رهرو جانان حاکم شده بود. ملاحسین گذشت ساعت را احساس نمی کرد. به طوری که تا صبح، خواب به چشمانش نیامد، که گوید:

خواب در عهد تو در چشم من آید؟ هیئات! عاشقی کار سری نیست که بر بالینست

ملاحسین وقتی به خود آمد که از مناره مسجد مجاور آن منزل، بانگ مؤذّن بلند شد. آن لحظه، لحظه ای بود که طلعت معبود بعد از تفسیر سوره یوسف رو به او نمود و فرمود: من باب الله و نقطه اولیه هستم و تو باب البابی. هفده نفر دیگر به جز تو متدرجاً به نحوی که احدی در راهنمایی و ایمان آنها دخالتی نخواهد داشت، به من ایمان خواهند آورد و جمعاً هجده نفر حروف حیّ نورانی خواهند بود. در این موقع که آخرین لحظات اولین دیدار آن دویار بود، حضرتش به ملاحسین فرمود که به مسجد ایلخانی برو و از اتفاق آن شب، هیچ سخنی به میان نیاورد و روزها به تدریس مشغول شود. ملاحسین شاید در آن لحظات بیش از هر کاری دوست داشت مژده ظهور قائم موعود را با صدای بلند برای خلق در خواب جهالت و سحرخیزان در انتظار موعود اعلان می نمود و می گفت:

معشوقِ ازل پرده برافکنده ز رخسار ای خلوتیان مژده که شد یار پدیدار

هجرات به سر آمد هله ایام وصالست در جنت دیدار در آئید به یکبار

۷. شیراز شهر راز از فخر الدین هوشنگ روحانی، سرکش

سوی شیراز به تکریم و سجود آمده‌ام
به زیارت‌گه اسرار وجود آمده‌ام
شهر شیراز، سراسر همه لطف است و سخا
به تجلی‌گه سرچشمه جود آمده‌ام
سوی آن بارگه عشق و سراپرده راز
فارغ از دغدغه بود و نبود آمده‌ام
بر سر کوی تو ای طایر قدسی که به دهر
همچو آئینه حق، جلوه نمود آمده‌ام
سوی آن پادشه پاکدل و بنده نواز
آن که رنگ غم از چهره زدود آمده‌ام
تا برم فیض از آن مأمن قدسی که به خلق
باب عدل و کرم و فضل، گشود آمده‌ام
به تمنّای وصال صنم ماه وشی
که دلم برد و قرارم بر بود آمده‌ام
راه شیراز پر از شوق وصال است و امید
وین ره از کوری چشمان حسود آمده‌ام
بی‌خود از خویشم و با سوز دل و اشک نیاز
بهر عرض ادب و گفت و شنود آمده‌ام

پر گشودم به هوای سر کویش به نماز
تا به تعظیم بر آن قبله فرود آمده‌ام
روز عیش و طرب و دور نشاط است و سرور
کف زنان، رقص کنان با دف و رود آمده‌ام
"سرکش" بی دلم و عاشق دلخسته ولیک
چون به شیراز رسیدم به سرود آمده‌ام
(مأخذ: خورشید در سیاه چال - صفحه ۳۸)

۸. قسمتی از خطابه مبارکه حضرت عبدالبهاء در کمبریج مورخ ۲۳ می ۱۹۱۲

...امروز روز بعثت حضرت اعلی است. روز مبارکی است. مبدأ اشراق است. زیرا ظهور حضرت باب مانند طلوع صبح صادق بود و ظهور جمال قدم ظهور آفتاب. هر صبح نورانی بشارت از شمس حقیقت دهد، لهذا این یوم، یوم مبارکی است. مبدأ فیض است. بدایت طلوع است. اول اشراق است. حضرت اعلی در چنین روزی مبعوث شد و ندا به ملکوت ابهی نمود و بشارت به ظهور جمال مبارک داد و به جمیع طوایف ایران مقابلی کرد. جمعی در ایران متابعت نمودند و در بلایا و مشقات شدید افتادند و در مقام امتحان و افتتان نهایت قوت و ثبات آشکار نمودند. چه بسیار نفوس که شهید گشت. چه بسیار نفوس که در حبس شدید افتاد. چه بسیار نفوس که عقوبات عظیمه دید. با وجود این با نهایت استقامت و ثبوت جانفشانی نمودند. ابداً متزلزل نشدند. از امتحانات ملال نیاوردند بلکه بر ایمان و ایقان خود صد مقابل افزودند. آن نفوس منتخبین الهی هستند. آن نفوس ستاره اوج نامتناهی تقدیس هستند که از افق ابدی درخشنده و تابانند...

(خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۸۴)

۹. عظمت مقام حضرت اعلی

« نقل از سخنرانی جناب دکتر شاپور راسخ »

درباره عظمت مقام و شرفِ مأموریت و اهمیتِ آثار آن حضرت هر چه سخن رَوَد، وصف ما و بحث ما مصداق « مَالِئُتْرَابَ وَ رَبُّ الْأَرْبَابِ » است به قول سنائی:

به گُنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خَس به قعر دریا

در بزرگی و والائی پایگاه حضرتش همین بس که جمال قدم جَلِّ ذِکْرُهُ الْأَعْظَمَ بارها از ظهورِ آن حضرت به عنوان « ظهورِ قَبْلَم » یاد کرده‌اند و در مورد مرتبه و منزلت آن حضرت فرموده‌اند که: « قدرش اعظم از کلِّ انبیاء و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کلِّ اولیاء است. » مضاف بر این، آنچه در نبوّات کُتُب مقدّسه قبل درباره یومِ آخر آمده همواره اشاره‌ای نیز به وجود مسعود و ظهور خجسته آن حضرت دارد و در نتیجه، تجلّی ذات اقدسش را نه فقط به عنوان موعود معهود اسلام باید مطرح کرد بلکه موعود و مقصود همه ادیان گذشته باید محسوب داشت. حضرت سید علی محمد باب معروف به ربِّ اعلی و نقطه اولی که در آثار الهی به لقب ممتاز « سلطانُ الرُّسُل » ملقب گردیده‌اند نه تنها مبشّر ظهور حضرت بهاءالله، موعود کلِّ امم بودند بلکه صاحب رسالتی مستقل و شریعتی مجزّا بودند و ناسخ قوانین فرقان و بنیادگذار احکام جدید و مؤسّسات و مشروعات تازه که بسیاری از آنها احیاناً با اندکی جرح و تعدیل مورد قبول حضرت بهاءالله واقع شده و از جمله عده کثیری از حدود و مقررات مذکور در بیان، در کتاب مستطاب اقدس که اُمُّ الْکِتَابِ این امر مقدّس است نیز پذیرفته آمده است. جلوه دیگری از مقامات عالیه آن حضرت را در عظمت مأموریت حضرتش باید جستجو کرد که از جمله تفسیر و تشریح متشابهات و رموز و اسرارِ کتب مقدّسه سابقه و خصوصاً قرآن مجید بوده و از این بابت آن حضرت را می‌توان زمینه‌ساز و راه گشای نزول ایقان شریف دانست و شاید از همین جهت باشد که کتاب ایقان را متمّم و مُکَمِّل آثار نقطه بیان تلقی نموده‌اند. به عبارت دیگر نهالی که به دست حضرت اعلی کاشته شد با ظهور جمال مبارک به ثمر شیرین خود رسید. داستان بعثت محمّدی و حکایت بت شکنی آن حضرت را شنیده‌اید. می‌توان گفت که حضرت نقطه اولی با قدرتی عظیم‌تر و سطوتی شدیدتر تیشه سخن بر گرفتند و بر ریشه اوهام و خرافات رایج زمانِ خود زدند و بساط کسانی را که به ناحق مدّعی وساطت میان خدا و خلق او شده بودند به یکباره در هم ریختند و البتّه با قدرتی که سلسله مراتب روحانیون قشری محافظه کار در آن روزگاران در دست داشتند و در نتیجه هر نوع آزاد اندیشی و پیشرفت فکری را در جامعه آن روز متوقف کرده بودند این بت شکنی کار آسانی نبود... می‌توان گفت که حضرت نقطه اولی با جمال اقدس ابهی نه فقط در تأسیس دور جدید یعنی دور بهائی شریک و سهیم بوده‌اند بلکه بخشی از ویژگیهای تمدّن جدیدی که باید در ظلّ قیادت مظهر کَلِّ الهی جمال اقدس ابهائی بوجود آید در آثار

حضرتش انعکاس یافته است. منجمله توجّه خاص به طهارت و نظافت و زیبایی و لطافت و صنایع ظریفه از جمله خطّ و خوشنویسی و توصیه در اینکه هر چیز را باید به مُنتَهی درجه کمال آن رساند که کمال هر چیز بهشت اوست و تأکید در اهمیت نظم و ترتیب که نه فقط درباره خانه بلکه در مورد بازار و کوی و شهر و ده باید مصداق پیدا کند و ارج گذاشتن پیشه‌ها و صنایع که آن هم باید همیشه به اکْمَل صورت و اعلی کیفیت عرضه شود و نیز تحذیر از مصرف تریاک و مُسکرات و تنباکو و اَشباه آن و بسیار دستوره‌ای مشابه که بحث در آنها سخن ما را به درازا می کشد اما لااقل امکان این استنتاج را می دهد که فی الحقیقه این دو ظهور به حکمت الهی که سرّ آن بر خلق مکتوم و مستور است نه فقط متوالی و متعاقب هم بوده‌اند بلکه باید مکْمَل و مَتَمِّم یکدیگر نیز تلقی شوند. جلالت و عظمت ظهور و مأموریت حضرت باب را از این چند عبارت کتاب قرن بدیع می توان بهتر استنباط نمود آنجا که حضرت ولی امرالله فرموده‌اند: « در اثر ظهورِ مبارکش، قوای خَلّاقه عظیمه که به اِسْتِعانتِ انوارِ فائضه از ظهورِ متعاقبی اَجَلّ و اعظم از آن، تقویت و تشیید حاصل نموده به حرکت آمد و استعداد و قابلیت لازم برای تأسیس وحدت اصلیه در بین برّیه و نیلِ عالم انسانی به رتبه بلوغ و ارتقای آن به اعلی ذروه ترقّی و کمال در عالم امکان حاصل گردید » .

(خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر جلد ۶ ص ۱۱۸ الی ۲۰)

مقتدای انس و جان آمد پدید

پیشوای این و آن آمد پدید

حامل اسرار وحی ایزدی

بر زمین از آسمان آمد پدید

از رُخس کازرم باغ جَنَّت است

یک گلستان ارغوان آمد پدید

قاف تا قاف جهان شد پُر ز جان

تا که آن جان جهان آمد پدید

مُلک دین را حکمران شد جلوه گر

سَر حق را ترجمان آمد پدید

راز دل را ، رازدان شد آشکار

مُلک جان را قهرمان آمد پدید

صورت فیض ازل شد جلوه گر

معنی سِرّ نهان آمد پدید

آنچه را در آسمان می جست دل

بر زمین ، خوش ناگهان آمد پدید

جاودان آباد باد آن سرزمین

کاین سپهر جود از آن آمد پدید

حضرت ربّ اعلی در کتاب دلائل سبعة در حق جناب ملا حسین چنین می فرمایند : تو خود اوّل مؤمن را می شناسی که اکثری از علمای شیخیّه و سیدیّه بل طوائف دیگر مُقَرَّر بر علم و فضل او بودند حتی طفلهای اصفهان هم در وقتیکه وارد شدم می گفتند که یک طلبه پیراهن چاک آمد از قِبَل سید ، و عالم کبیر آن ارض را که محمّد باقر نام بوده به دلیل و برهان الزام کرد . حال این یکی از ادّلاء این ظهور است که بعد از فوت مرفوع سید رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ اکثر علماء را دقت نموده و نیافت حق را الا در نزد صاحب حق و به این سبب به مُوهِبِه ای مستوهب شد که غبطه آن را خلق اولین و آخرین الی یوم القیامه دارند . در حق مثل این اولو الالباب چگونه تواند کسی ذکر ضعف یا سفاهت نماید.

حضرت نقطه اولی ص ۱۱۹ - پاورقی

۱۱. زیارت میس مارثاروت از بیت مبارک شیراز

عکسهای متعدّد از بیت الله و زائرینش برداشته شد ، عکّاس که بهائی زاده بود و فقط اطلاعی از امر داشت مبهوتِ تَعَشُّفَاتِ این خانم امریکائی گردید . اُبْهَتِ بیت مبارک ، خضوع زائرین ، توجُّهات خانم ملکوتی او را منقلب نمود . خواهش کرد از اطاق که محلّ تجلّی حضرت اعلی بوده ، در آن موقعی که خانم متوجّه آن مقام است عکس بردارد . در موقع گرفتن عکس به غیر لباس سفید ساده که در بر داشت از لوازم زندگانی بشری فقط یک ساعت به دست این خانم بسته شده بود . فوراً ساعت را باز نمود و به عکّاس در ازای برداشتن عکس بیت مبارک بخشید . این حرکت ، عکّاس را منقلب نمود زیرا تصوّر آن نمی رفت یک خانم امریکایی که باید به انواع زینتها مزین باشد از داشتن یک ساعت در بیت مبارک خودداری نماید . عکّاس به مشاهده این خلوص و فنا از یک نفر غربی نسبت به خانه ای که تا حال آن خانه را جزء خانه های معمولی شیراز تصوّر می نمود ، به نوعی به لرزه درآمد که نزدیک بود از خروجی سرازیر شود . جمعی از حاضرین او را نگاه داشتند . در خاتمه به یادگار زیارت روحانی خود خانم محترمه از برای ۵۰۰ نماینده که همه ساله از اطراف به کانونشن مرکزی بهائیان امریک می آیند ۵۰۰ برگ از درختی که حضرت اعلی با دست مبارک خود غرس نموده ، چیده با پُست به امریکا فرستاد تا آنکه آنان نیز رائحه لطیفه حضرت باب را از آن استشمام نمایند .

۱۲. مقام حضرت اعلی از نظر دیانت بهائی به قلم جناب ابوالقاسم افغان

حضرت عبدالبهاء می فرمایند ظهور حضرت اعلی بمانند طلوع آفتاب است از برج حَمَل ، در کمال لطافت و رَقَت ؛ و ظهور حضرت بهاءالله چون طلوع آفتاب است از بُرج اَسَد ، در کمال درخشش و اَشَدَّ اشراق .

بنابراین هیچ فرد بهایی نمی تواند خدای نخواستہ آن دو ظهور مقدّس و آن دو وجود مکرم را از یکدیگر منفک و جدا بشناسد . در ماه آپریل سال ۱۹۵۲ که توفیق تشرّف به خاک پای مبارک مولای مهربان

(حضرت ولی عزیز امرالله) نصیب این عبد گردید در اوقات تشرّف غالباً لسان اطهر در احوال حضرت اعلی و صدمات وارده بر هیکل مبارک و حرم و والده مبارک ناطق بود . در یکی از آن ایام بعد از زیارت مقام اعلی هیکل مبارک مشی می فرمودند و ستونهای حول مقام مبارک تازه نصب شده بود . فرمودند : " ملاحظه کنید ستونها هم مزین است هم مُلَوّن ، لونین خضراء و حمراء یکی رمز سیادت حضرت است و دیگری سرّ شهادت . " بعد فرمودند : " جمیع مقامات در امر مبارک مُزدَوّج است و دلیل بر دو ظهور ، ظهور حضرت اعلی و ظهور حضرت جمال ابهی ؛ دو مقام است ، مقام اعلی و روضه مبارکه ؛ دو قصر است ، قصر بهجی و قصر مزرعه ؛ دو باغ است ، باغ فردوس و باغ رضوان ؛ دو بیت است ، بیت بغداد و بیت شیراز . " روبروی طبقاتی که در دست بناست توقّف فرموده و فرمودند : " در همین جا صندلی مبارک گذاشته بود . حضرت عبدالبهاء جالس بودند ، چشمهای مبارک را بستند و فرمودند : می بینم کشتی سلاطین عالم در اسکله حیفالنگر انداخته و سلاطین عالم با سر و پای برهنه و گلدانهای مُرَصّع در دست به زیارت مقام اعلی می آیند . بعد هیکل مبارک فرمودند اوّل به زیارت روضه مبارکه در مَرَج عکا مشرّف می شوند و بعد به مقام اعلی می آیند زیرا مقام اعلی در ظلّ روضه مبارکه است و با همان حال به بغداد می روند و بعد به ایران خواهند رفت . اوّلین شهری را که زیارت می کنند شیراز است زیرا بیت مبارک در آن شهر واقع است و بعد سایر اماکن امری . آن وقت زیارتشان تکمیل می شو خوشه هایی از خرمن ادب و هنر جلد ۶ ص ۳۴

۱۳. خاطراتی از حرم مبارک حضرت اعلی

حرم مبارک , خدیجه خانم چنین نقل می نمایند:

... "من مطلقاً در فکر اسباب دنیوی نبودم و قلبم به تمامه منجذب به آن حضرت بود و از رفتار و گفتار و سکون و وقار ایشان بر من واضح بود که ایشان شخص بزرگواری هستند ؛ لیکن تصور

نمی نمودم که ایشان مهدی موعود و قائم آل محمد بودند . اغلب اوقات به مناجات و نماز و زیارت مشغول بودند . شبها به قاعده تجار دستمال نوشتجات و دستک محاسبات می طلبیدند ؛ لکن من ملاحظه

می نمودم که اینها دفتر تجارتی نیست . گاهی سوال می کردم این اوراق چیست ؟ متبسمانه می فرمودند این دفتر حساب خلائی است و اگر شخص خارجی بغتاً وارد می گشت , دستمال را روی اوراق

می کشیدند . مختصر اقربا و منسوبان نزدیک مانند خالوها و عمه ها اینقدر مسلم داشتند که حضرت شخص بزرگواری هستند . منتهای احترام را نگاه می داشتند . تا شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ رسید و آن شب شبی بود که باب الباب مشرف شدند و تصدیق نمودند . آن شب , شب بسیار عجیبی بود . فرمودند امشب ما میهمان عزیزی داریم و بسیار حالت مبارک مشتعل و افروخته بود فانیه بسیار مشتاق استماع بیانات مبارک بودم لکن چون به من فرمودند که شما بروید در فراش بخوابید با آنکه تمام شب بیدار بودم نخواستم تمرّد فرمایش مبارک کنم ولی تا صبح صدای مبارک را می شنیدم با جناب باب الباب صحبت می داشتند و به خواندن آیات و بیان ادله و برهان

خاندان افغان سدره رحمان ص ۱۶۳ و ۱۶۴

۱۴. قسمتی از لوح مبارک حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاهُ

تولد مبارک حضرت عبدالبهاء نیز در همین ليله بعثت حضرت اعلی واقع شده و در مدینه طهران در شب بعثت حضرت نقطه اولی و طلعت پیمان از غیب به عرصه شهود قدم گذاشته اند ؛ ولی به موجب لوح مبارک صادر از کلک مطهر مرکز میثاق ... جشن و سرور در آن ليله ، مستقیماً راجع به بعثت حضرت ربّ اعلی است . قوله جَلَّ ثَنَاهُ :

"به نصّ شریعت الهیه و امر مبرم ، پنجم جمادی الاول ، روز مبعث حضرت اعلی روحی لهُ الفداست . لهذا باید آن یوم مبارک را به نام بعثتِ آن نیرِ آفاق ، آئین گیرند و آرایش نمایند و سرور و شادمانی کنند و یکدیگر را به مژده آسمانی بشارت دهند ؛ زیرا آن ذات مقدس ، مبشّر اسم اعظم بود . پس جز ذکر بعثتِ حضرت اعلی روحی لهُ الفداء در آن روز یعنی پنجم جمادی الاول جائز نه ؛ زیرا این نص قاطع شریعت الهیه است ؛ اما ولادت این عبد در آن یوم واقع گشته ؛ این دلیل بر الطاف و عنایات الهیه است در حق این عبد ، ولی آن یوم مبارک را باید یوم بعثت حضرت اعلی دانست و بدایت طلوع صبح حقیقت شناخت و به این سبب به فرح و سرور و شادمانی پرداخت . هذا هو الحق . زنهار زنهار ، از آنچه ذکر شد تجاوز نگردد زیرا سبب نهایت حزن و کدورت قلب عبدالبهاء شود ."

"انتهی

ایام تسعه - ص ۱۲۲

۱۵. مقام حضرت باب

ما به الامتیاز ظهور حضرت بهاءالله تنها در عظمت دعوی بلندش نیست ؛ بلکه از جمله ممیزاتش که امر بهائی را بی همتا ساخته و عظمت مقام مبشّر اوست ؛ زیرا حضرت باب را پیروان حضرت بهاءالله فقط منادی ملهم ظهور بهائی نمی شناسند ؛ بلکه حضرتش را مظهر ظهور الهی دانند و اعتقادشان بر این است که هر چند دوره اجرای احکام شریعت حضرت باب کوتاه بود ، حضرتش به قوائی از جانب پروردگار مخصّص بود که در مؤسّسین سایر ادیان دیده نشده است و نه تنها طلایه ظهور حضرت بهاءالله محسوب بود ؛ بلکه خود صاحب وحی الهی و دارای رتبه انبیای اولوالعزم بود و این دعوی را در آثار حضرت باب بسیار توان دید که به تأیید اکید حضرت بهاءالله نیز رسیده و در الواح وصایای حضرت عبدالبهاء نیز بدان تصریح گردیده است .

نظم جهانی بهائی - ص ۸۵

یک روز حضرت باب به بام قلعه در ماکو تشریف بردند . در مغرب قلعه رود ارس جاری بود . حضرت اعلی به ملا حسین فرمودند : " این همان رود و همان ساحلی است که حافظ در شعر خود بدان اشاره کرده و گفته :

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس

منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام پر صدای ساربان بینی و آهنگِ جَرَس "

بعد فرمودند : " ایام اقامت شما در این جا نزدیک است تمام شود . رود ارس را که مشاهده نمودی و اگر ممکن بود بیش از این با ما باشی ، بیت سلمی را نیز به تو نشان می دادم . " (مقصود مبارک از بیت سلمی نقطه ای است نزدیک چهریق که ترکها آن را سلماس گویند .)

بعد حضرت باب فرمودند : " روح القدس گاهی به زبان شعرا ناطق می گردد و مطالبی به لسان آنها جاری می سازد که غالباً خود آنها مقصود اصلی و منظور واقعی را نمی دانند . این شعر هم از آن جمله است :

شیراز پر غوغا شود ، شگر لبی پیدا شود ترسم که آشوب لبش بر هم زند بغداد را

جناب ابوالفضل در کتاب کشف الغطاء از قول حاج سید جواد کربلائی نقل می کنند که:

سید یحیی وقتی از طرف محمد شاه مأمور شد برای تحقیق در امر حضرت اعلی به شیراز برود ، اول مهمان حسین خان آجودان باشی ناظم الدوله ، حاکم فارس بود . بعد برای تحقیق رفت حضور حضرت اعلی برسد . دم در که رسید ملا شیخ علی عظیم ترشیزی را دید که وقتی با هم همدرس بودند در نجف و کربلا . واقعه را از او پرسید . عظیم به سید یحیی گفت : " حضور مبارک که می رسی ، مؤدب باش . رعایت ادب را بکن . غرور به تحصیلات ظاهره مبدا تو را وادار به جسارت بکند و در محضر حق جسور باشی . خیلی مؤدب باش . " رفت ، حضور مبارک مشرف شد . در جلسه اول بنای مجادله و مقابله را گذاشت . حضرت اعلی چیزی نفرمودند . هر چه دلش خواست گفت . شیخ علی عظیم از او پرسید : سید چه کاری کردی ؟ گفت : " رفتم جدال کردم ، نزاع کردم ، مقابله کردم . جوابی نشنیدم . " شیخ علی گفت : " خراب شود آن مدرسه ای که من و تو در آن درس خواندیم . آن معلومات ظاهره ای که تو کسب کردی بالاخره حجاب تو شد و تو را از حق محروم کرد . " در مجلس دوم که مشرف شد از آن سطوتش کاسته شد ؛ زیرا حضرت اعلی مجال صحبت به او ندادند . شروع کردند به بیاناتی که حقایقی بود که او خود را کوچک احساس کرد . جلسه سوم مؤمن شد . بعد سید جواد می گوید که یک شب من و جناب سید یحیی دارایی که تازه مؤمن شده بود در بیت مبارک حضرت اعلی مهمان بودیم . هیکل مبارک تشریف آوردند . حضور مبارک مشرف بودیم . شام محبتی خوردیم و آن غلام سیاه که هیکل مبارک داشتند ، متصدی خدمات بود . شب از نصف گذشت . حضرت اعلی تشریف بردند و ما هم مہیای خوابیدن شدیم . در این بین حاج سید یحیی عریضه ای عرض کرد . از حضور مبارک درخواست کرد که سوره کوثر را برای او تفسیر بفرمایند و این کاغذ را همان ساعت که نوشت یعنی که شب از نصفه گذشته بود و او به غلام هیکل مبارک گفت : این را ببر بده حضور مبارک . غلام هم رفت نامه را داد . می گوید که ما خوابیدیم . عادت ما این بود که صبح زود قبل از اذان صبح ، قبل از طلوع صبح صادق برای نماز شب بیدار می شدیم . میگوید : من بیدار شدم . حاج سید یحیی هم برخاست . می خواست لباسش را بپوشد برود وضو بگیرد . در این بین غلام آمد در زد . صحیفه ای آورد به خط حضرت اعلی . گفت این را به من عنایت کردند و فرمودند بده به جناب سید یحیی . حاج سید جواد می گوید در توی طاقچه شمع روشن بود . سید یحیی آن رساله را گرفت آمد دم طاقچه نزدیک شمع . شروع کرد به ورق زدن رساله که خیلی هم ضخیم بود و یک مرتبه شروع کرد به رقصیدن و بشکن زدن و حالت طبعی اش را از دست داد . فریاد می کشید . حاج جواد می گوید : من خیال کردم جناب سید یحیی دیوانه شده است . برخاستم گفتم : جناب آقا شما را چه می شود ؟ گفت : " حاج سید جواد برخیز بین چه شده است . بین تو خودت شاهد بودی که ما تا نصف شب در محضر مبارک بودیم . نیمه شب گذشته بود که هیکل مبارک تشریف بردند و من در آن وقت عریضه خودم را دادم و تاکنون چند ساعتی بیشتر

نیست ... این رساله را در یک مدّت محدود مرقوم فرموده اند . " کتاب را بوسید و روی سر گذاشت . رفتیم نماز خواندیم و نشستیم به خواندن کتاب . بعد خواستم از روی آن نسخه ای استنساخ کنم . همان کتابی را که حضرت اعلی در ظرف یکی دو ساعت نوشته بودند ، سه شبانه روز طول کشید تا یک نسخه از آن توانستیم فراهم نمائیم .

پیام بهائی - ش ۲۷۱ - ص ۷-۲۶

حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات می فرمایند:

اما حضرت اعلی روحی له الفداء در سنّ جوانی یعنی بیست و پنج سال از عمر مبارک گذشته بود که قیام بر امر فرمودند و در میان طائفه شیعیان عموماً مسلّم است که ابداً حضرت در هیچ مدرسه ای تحصیل نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز گواهی می دهند؛ با وجود این به منتهای فضل، بغتتاً در میان خلق ظاهر شدند و با آن که تاجر بودند، جمیع علمای ایران را عاجز فرمودند. به نفس فرید بر امری قیام فرمودند که تصوّر نتوان؛ زیرا ایرانیان به تعصّب دینی مشهور آفاقند. این ذات محترم به قوّتی قیام نمود که زلزله بر ارکان شرایع و آداب و احوال و اخلاق و رسوم ایران انداخت و تمهید شریعت و دین و آئین نمود. با وجود این که ارکان دولت و عموم ملّت و رؤساء دین کلّ بر محویت و اعدام او قیام نمود، منفرداً قیام فرمود و ایران را به حرکت آورد. چه بسیار از علما و رؤسا و اهالی که در کمال مسرّت و شادمانی جان در راهش دادند و به میدان شهادت شتافتند و حکومت و ملّت و علمای دین و رؤسای عظیم خواستند که سراجش را خاموش نمایند، نتوانستند. عاقبت قمرش طالع شد و نجمش بازغ گشت و اساسش متین شد و مطلعش نور مبین گشت. جمّ غفیری را به تربیت الهیه پرورش داد و در افکار و اخلاق و اطوار و احوال ایرانیان تأثیر عجیب نمود و جمیع تابعین را به ظهور شمس بهاء بشارت داد و آنان را مستعدّ ایمان و ایقان کرد...

۱۹. مراد از مقام بابیت حضرت نقطه اولی در قیوم الاسماء

در احادیث مرویه اسلامیّه ضمن بیان احوال و اوصاف موعود اسلام ، از جمله به چهار علامت از چهار نبی اشارت گشته است . (یکی از این علائم سجن و تقیّه از حضرت یوسف است) ... به حقیقت دو علامت مسجونیت و تقیّه و یا به عبارت دیگر حکمت در ظهور حضرت نقطه اولی مصداق تمام یافته است . آن حضرت غالب ایام حیات مبارک را پس از اظهار امر در سجن اعداء به سر برده اند و ... در سه سال نخست ظهور مبارک در ابراز دعاوی خویش برای مردم عصر ، نهایت دقت و حفظ و حکمت را مراعات فرموده اند . این است که حضرت عبدالبهاء تصریح می فرمایند که ایام حضرت نقطه اولی " زمان تقیّه بود " . به علّت وجود تعصّبات و عدم آمادگی و جهل عمیق غالب مردم زمان ، ندای حضرت باب از وراء حجّبات به گوش اهل شبهات رسید . در سوره هفتاد و دوّم قیوم الاسماء می فرمایند : " اِسْمَعُوا نِدَائِي مِنْ وَرَاءِ الْحُجُبَاتِ " چون قابلیّت استماع نغمه حقیقت ، مفقود بود ، امکان تصریح مقامات حقیقی حضرت باب نبود و حدود سه سال لازم بود تا مظهر امر الهی مقامات عالیّه الهیّه خویش را به تصریح کامل اعلان فرمایند . این امر پس از نزول کتاب بیان فارسی ، کتاب دلائل السّع و برخی از دیگر توقیعات مبارک در جبال آذربایجان تحقّق یافت ... حضرت باب در کتاب دلائل سبعة در توضیح علل اظهار مقام بابیت در آغاز ظهور می فرمایند : نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا این که آن ها را نجات دهد . مقامی که اوّل خلق است و مظهر انّی انا الله ، چگونه خود را به اسم بابیت قائم آل محمد ظاهر فرموده و به احکام و قرآن در کتاب ، اوّل حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان ، لعلّ محتجب نشوند و از آنچه از برای آن خلق شده اند ، غافل نمانند . "